

# سلسله مباحث خودشناسی

دوره ۱۹

محبت الاسلام حاج آقا نوروزی

۱۳۸۴

اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين المعصومين سيما بقيه الله في الارضين و لعنت الله على اعدائهم اجمعين من الآن الى قيام يوم الدين، اللهم ارنا الحق حق حتى ناتبه و ارنا الباطل باطل حتى ناجتنبه و اجعلنا من الذين عرفوا انفسهم

بحث ما به اینجا رسید که راه ورود به بهشت این است که ما غفلت نداشته باشیم، نسبت به تمام حقایق و معارفی که در علم خودشناسی بدست آوردیم، حضور و توجه داشته باشیم. اگر حضور و توجه باشد و این حضور و توجه به مرحله عمیق برسد، گاهی توجه داریم اما نمی توانیم در عین اینکه متوجه هستیم و می دانیم و حضور هم داریم، باز هم نمی توانیم. باز هم به هم می ریزیم. با توجه سطحی هم کار درست نمی شود. در همان لحظه ای که در کلاس خودشناسی هستیم از خدا سخن به میان آمده، ما هم توجه داریم، خودمان را پیدا کردیم و حساب خودمان را از مرکبمان جدا کردیم، شیطان و خدا را شناختیم و به بی ارزشی دنیا پی بردیم، در عین حال اگر همان لحظه خبر ناگوار به ما بدهند، در همین جلسه، می بینیم که با همه این حرفها و نصایحی که شنیدی و در گوشت هست، به هم می ریزی و قدرت تصمیم گیری شما گاهی بهم می ریزد. می گویند حالا چه کنیم؟ می گویی الان فکرم کار نمی کند، حالمان بد می شود و غش و ضعف می کنیم. مشکل کجا بود؟ توجه هم که بود. مشکل اینجا بود که این توجه عمیق نشده. یعنی چه؟ یعنی به مرحله باور نرسیده. این یعنی چه؟ یعنی ایمانی نشده. قبول داری، معتقد نشدی، معتقد هستی، ایمانی نشده. عقلاً پذیرفتی، درست است، اعتقاد عقلی داری، قلبی نشده، به جانت نرسیده، ایمانی نشده، قلبی نشده، به جانت نرسیده، یعنی چه؟ یعنی به گوشت رسیده، به ذهنت سپردی ولی به قلبت نسپردی. اگر به ذهنت سپردی. به حافظه ات سپردی، در آن شرایط تکان دهنده چنان تکان می دهد که در آن شرایط همه اش به فراموشی سپرده می شود. فلذا اینکه می گویند خیلی به دنبال حفظ کنید نباشید. حفظ کردن به معنای به ذهن سپردن. قرآن را حفظ کردن، اگر بخواهی قرآن را حفاظت کنی، اما به معنای اینکه بگویی حفظ کنیم که روز قیامت به دردم بخورد. کی؟ یعنی آن وقتی که شما تمام شدائد عالم دنیا را طی کردی، به مرگ رسیدی و لحظات تکان دهنده و سكرات مرگ را طی کردی. اینطور نیست که فکر کنید عده ای هستند که این مراحل را طی نمی کنند. سختی تکان های لحظات مرگ گاهی اوقات شبیهه لالایی است و برای افراد مختلف فرق دارد. یک کسی وقتی دریا طوفانی است، هوس می کند شنا کند، یک کسی وقتی دریا طوفانی است وحشت می کند، ترس می گیرد او را، از دریا می ترسد. یک کسی هم می گوید، مرغ طوفانم، مرغ طوفان کارش این است که وقتی طوفان می آید ماهی ها زیر و رو شدند و تعادلشان به هم ریخته می آیند و ماهیگیری می کنند. اینطور نیست که مرگ سراغ یک عده نمی آید یا سراغ خوبها نمی رود. سراغ همه می رود. یک عده جان مرگ را می گیرند و یک عده مرگ جانشان را می گیرد. یک عده از ملاقاتش با مرگ راضی و خوشحالند و یک عده رنج می برند. بستگی دارد که چه قدر کار کرده باشند. اگر این حقایق در حد گوش شماسست، قابل تکیه کردن نیست، اگر در حد حافظه شماسست، با یک تصادف حافظه بی حافظه. زمان می گذرد، تمام است کار، و حافظه دیگر کارایی ندارد. مرتب باید تکرار کنند و وقت بگذارند. الان که این همه امکانات و پیشرفت های علمی و تکنولوژی، نوشته و چاپ و .. مطالب نگهداری می شود و لازم نیست آن را در حافظه ات نگهداری کنی و چه قدر هزینه و نیرو صرف کنی، برای حفظ و نگهداری حقیقت قرآن در قلبت، وقت و ... بگذار، نه برای حفظ و نگهداری الفاظ قرآن، حقیقت قرآن با الفاظ قرآن خیلی فرق دارد. حقیقت قرآن را با قلبت نگهداری کن که با هیچ حادثه ای از قلبت جدا نشود، هیچ کس توانایی اینکه شما را از قرآن جدا کند، نداشته باشد. با قرآن متحد و یکی شو. گرچه حفظ الفاظ قرآن هم در جای خودش و برای بچه ها خوب است، وقتی که هنوز دوران فهمیدن قرآن نرسیده، وقت، وقت تلف کردن و بازی کردن و تحمل کردن و بزرگ شدن اینها. مدارس چه درسهایی به بچه ها می دهند؟ چه قدر وقتشان تلف می کنند، که به درد آینده شان نمی خورد، اصلاً؟ همه اینها برای بزرگ شدن بچه هاست، سرشان گرم شود تا بزرگ شوند، وقتی بزرگ شدند می گویند، اینرا بخوان، اینرا بفهم و اینکار را بکن، یک مقدار زیادی از این درسها برای سرگرمی است. بچه ها الان امکان اینکه توی خانه بمانند نیست، خانه ها کوچک است و امکان نگهداری اینها صبح تا شب نیست جایی می روند که بالاخره، یک نظم و انضباط می خواهد و یک جویری سرشان را گرم کنند تا اینکه وقتش برسد که خودشان بتوانند روی پایشان بایستند، احتیاج نباشد کسی اینها را سرپرستی کند. توی حوزه های علمیه هم همینطور، خیلی از درسهایی

که الان می خوانند، کسانی که دیپلم به بالا هستند، می آیند در حوزه اینها را می خوانند، در حالی که اینها بحثها و درسهای است که برای بچه ها بوده که کوچک بودند، از بچگی یواش یواش سرشان گرم شود تا بزرگ شوند و تازه درسهای اصلی را بخوانند. که الان متأسفانه در حوزه به کسانی که بزرگ شدند وقتی دیر شده برای دروس حوزه، همان درسهای کلاس اول یا پنجم دبستان را بهش آموزش می دادند. یکی از رفقای ما که آدم بزرگ شده بود، حدود ۳۰ سال، آمده بود در حوزه درس بخواند، از اول جامع المقدمات را گفتند که بخواند و دید که چاره ای ندارد و هیچ کس نبود راه جدیدی به او نشان دهد، که می شود این درسهای مقدماتی را در مدت کوتاهی طی کرد. او آمد و آن موقع تحوّل در حوزه ایجاد کرد و معروف شده، آمده و روزی ۱۲ تا درس می گیرد، مثلاً اگر طلبه روزی یک درس می گرفت و بعد مباحثه و مطالعه و ... کند، این از گرد راه نرسیده روزی ۱۲ تا درس می گرفت و امتحانش را هم خوب می داد. همه دیدند او هنوز نیامده رفت و تمام شد، حفظ قرآن به حفظ قلب شماس. اگر توانستی حقیقت قرآن را در قلبت نگهداری کنی، باقی می ماند، اگر الفاظ قرآن را فقط در ذهنت نگهداری کردی، فقط در ذهنت مانده، اگر توانستی هم توی ذهن و هم قلبت نگهداری که خیلی عالی است، اما نوعاً کسانی که وقتشان صرف ظواهر می شود خیلی فرصتی برای تعمق در قرآن ندارند و نوعاً اینطور است. در مورد شیخ طوسی نقل می کنند که ملایبی قوی بوده، ولی از حافظه اش استفاده نمی کرد، دفتر یادداشت داشته و همه چیز را درون آن می نوشته، چون زمان و نیرو می برد، اگر شما بخواهی از حافظه ات برای هر چیزی ..... کجا هر کس هر چیزی گفت، استفاده کنی، باید کلی نیرو مصرف کنی. ایشان توی دفترچه نوشته جای اینکه توی ذهنش بنویسد. نوع دانشمندان به درد بخور حافظه خوبی نداشتند، نه اینکه نداشتند بلکه استفاده نمی کردند، این نیرویی که شما بخواهی صرف حافظه کند، صرف درک و فهم و عمیق و دقیق تر فهمیدن کرده اند، خیلی مهم است که توجه شما به چه چیز باشد، به لفظ باشد یا به معنا، یک جمله ای را می شنوی، به لفظش توجه و تمرکز کنی یا نه، از لفظش رد شوی و عبور کنی. اگر از لفظش بپرسند می گویی نمی دانم اما اگر بپرسند مفهوم و معنایش چه بود، همینطور می توانی بگویی. این روایتی که خواندیم چه می خواست بگوید؟ این حدیث لفظش چه بود؟ دست و پا شکسته می توانی بگویی، اما وقت گفتن معنا ۱۰ تا منبر می گویی. این خیلی مهم است که توجه به چه باشد، تمرکز و حواست به چه باشد، مثلاً الان در جلسه خیلی چیزها هست. اگر شما بخواهید حواست به همه اینها باشد، تا کسی که فقط حواستش به این است که ما چه می گوئیم. جای توجه به فرش و مبل و در و دیوار و .... شما ذهنت جای دیگری است و متوجه بحث نمی شوی. بنابراین نکته ای که اینجا خیلی مهم است، این است که وقتی شما هدف را تعیین کردی، دیگر آنرا گم نکنی و هر جا می روی هدف جلوی چشم و نصب العین باشد. حتی برخی هدفهای مقطعی که برای خود تعیین می کنند، این را هم گم می کنند، رفته کاسبی کنی پول در بیاورد و در زندگی از آن استفاده کند. وقتی دارد کار می شود آنقدر غرق می شود در آن، یادش می رود که قرار است از آن پول در بیاورد، سرش گرم شده و یادش رفته بود که قرار است چه کند. رفتی مدرسه که درس بخوانی که بعد چه شود و بلد چه شود و ... اما همین جور سرت را انداختی پایین و داری می خوانی و یادت رفته قرار بوده چه شود. عده ای که وارد حوزه می شوند ابتدای درسها عربی است، وقتی شروع به عربی خواندن می کنند، به قدری غرق می شوند در درس عربی که فراموش می کنند که این مقدمه است برای اینکه دروس حوزه که به زبان عربی است را بتواند بخوانند. بعد آن دروسی مانند منطق و فقه و ... است، ولی آنه اصلاً به مراحل بعدی نرسیده اند یا اینکه هنوز غرق در عربی هستند و همه اش حواسشان به عربی است و از اساتید برجسته علم عربی شدند در حالی که آمده بودند تا اسلام شناس شوند و در همان پله اول سرشان گرم شد و یادشان رفت کجا می خواستند بروند. یکی از مهمترین کارهایی که باید انجام دهیم این است که هدفمان را گم نکنیم و یادمان نرود که آمده ایم به کمال برسیم و خودمان را پیدا کنیم، خدا را گم نکنیم، آمسیم، که به آرامش باقی ماندنی برسیم که از دست نرود، آمسیم تا در برابر حوادث و شدائد و گرفتاریها مقاومت داشته باشیم، آمسیم که وارد در بهشت سعادت شویم. هر جا رفتید و هر چه خوانید، کاری نکنند کتابها تا هدفشان را فراموش کنید، علوم را فرا بگیرید، نه اینکه علوم شما را فرا بگیرد. اگر دانشگاه یا حوزه می خوانید، دروس را فرا بگیرید، یعنی مقصدت را گم نکن و یادت نرود که قرار بود به کجا بروی و اینها را برای چه می خوانی. دائم هدف و مقصدت مد نظر باشد، اگر اینطور شد چه اتفاقی می افتد؟ حضرت علی (ع) در خطبه همام می فرمایند که، می دانی متقین چه کسانی هستند؟ متقین آن کسانی هستند که، «عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ» خدا در جانهای آنها بزرگ جلوه کرده، بزرگ شده، یعنی هدفشان خداست، و این هدف در جانهای آنها نفوذ کرده. «عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ» در جانهای آنها نفوذ کرده و عمیق شده، از دست رفتنی نیست و باقی است. «فَصَغَرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ»، غیر خدا، مادون خدا، از چشمان آنها افتاده، بی ارزش شده، برای غیر خدا ارزشی قائل نیستند، یعنی دیگر جایگاه هدف ندارد و غیر خدا جز وسیله و ابزار، هیچ چیز دیگری در نظرشان نیست و استفاده می کنند از آنها به عنوان ابزار. همه اینها یعنی چه و چه جوری حاصل می شود. عرض کردیم مکانیزمی خدا در وجود انسان قرار داده که اگر بتوانیم از آن استفاده کنیم، می توانیم به مرتبه و درجه ایمان برسیم که این آثار و نتایج را دارد، آن هم بعد روانی است که در وجود انسان است. یک بعد جسمی، یک بعد روانی و یک بعد روحی داریم. انسان سه بعدی است. جسم و روان و روح. این روان ما حائلی بین جسم و روح است، بین دنیا و قیامت ما که ازش تعبیر می کنیم به عالم برزخ و حائل و حد فاصل. خداوند یک قدرتی را در ما به ودیعت گذاشتند، به نام ضمیر ناخودآگاه روان. اگر شما تونستی از این به نحو صحیح و أحسن استفاده کنی. تمام این حقایقی که ما در جلسات

خودشناسی از درون شما بیرون کشیدیم و از درو شما خبر دادیم و به مرحله بیرون و ذهن شما منتقل کردیم و شما در حافظه ذهنت نگهداری کردی یا در کتابت ثبت کردی، این حقایق را در ضمیر ناخودآگاه روانت وارد کنی، شما موفق به تحصیل ایمان شدی، اما اگر به ضمیر ناخودآگاه روانت وارد نکنی، نتیجه ای حاصل نشده، البته این وارد شدن گاهی اختیاری است و گاهی غیراختیاری، چون آنجا یک مرکزی است که مادی هم نیست، با قسمتی از مغز ما یک ارتباط فعالی دارد و مغز ما یک وسیله و ابزاری در اختیارش است که از آن استفاده می کند، وسیله عملکرد و انجام کار و فعالیت آن است والا ذاتش، ذات غیر مادی است. فعلش و عملکردش مادی است و توسط مغز انجام می شود. آن مرکز، مرکز برنامه ریزی است که شما اگر توانستی در آن مرکز وارد شوی و با اختیار و انتخاب خودت برنامه ریزی کنی، بعد اینکه این مباحث را براساس عقلت سنجیدی، دیدی درست است و واقعاً حقیقت است، وارد کن آنها را در آن مرکز فرماندهی و برنامه ریزی بدن شما و روان شما. آنجا مرکز است که شما دیگر بی نیاز می شوی از اینکه برای انجام هر کاری، مرتب فکر کنی. علت اینکه اگر یک حادثه و واقعه مکروهی برای ما پیش بیاید، ناراحت می شویم، به خاطر آن برنامه است. شما آنجا درست برنامه ریزی نکردید. شما نمی خواستید ناراحت شوید. الان همه ما اینطوریم که دوست نداریم که شرایطی در زندگی ما به وجود بیاید که غمگین و غصه دار شویم، اما می بینیم که پیش آید و ما هم غصه دار می شویم. همان وقتی هم که داری غصه می خوری، یک غصه دیگر به غصه هایت اضافه می شود که چرا من غصه می خورم؟! یک غصه غیر اختیاری می خوری که غصه شما را خورده در حقیقت، یک غصه دیگر که اختیاری فکر می کنی و می بینی که آخر چرا باید غصه بخورم؟ اینکه ارزش نداشت! دست حسرت گزی ار یک درمت فوت شود / هیچت از عمر تلف کرده پشیمانی نیست، یک کارهایی می کنیم که خودمان هم خوشمان نمی آید و می گوئیم چرا ما اینجوری هستیم؟! یکی از بازاربها نقل می کنند که می خواستند خمس بدهند و هر چه حساب می کرده می دیده باید بدهد و بدهد که خمس است اما نمی توانسته! انسان عجیب موجودی است. اینها اسرار نهفته در باطن جان انسان است، با اینها باید آشنا شد، اینها قوانینی دارد که اگر شناسایشان می توانی موفق شوی و گرنه، نه و دائم سرت به سنگ می خورد. این شخص می آید پیش امام جماعت و می گوید من این مقدار بدهکارم اما هرکاری می کنم دست و پایم پیش نمی رود که این پول را بدهم!! نمی شود. شما بیائید و خدمتی به من کنید و ... این اموال حرامی که در زندگی من است و من واقعا نمی خواهم که در زندگی من باشد، شما با چند تا از مأمومین روز فلان با کلید بیائید داخل خانه، من خانه هستم، اول دست و پای مرا و دهن مرا ببندید که من بد و بیراه نگویم، این هم کلید کمد من، می روید سر کمد و از فلان جا مقدار بدهی خمس من هست، بردارید. هر چه من ناله و فریاد کردم شما توجه نکنید و کارتان را بکنید. روز موعود می روند و چند نفری او را می بندند و پول را برمی دارند، می روند، بعد می رود و تشکر می کند از آنها. این مشکل از کجاست؟ ریشه در کجاست؟ مشکل در آن مرکز برنامه ریزی است که آنجا عَظْمُ الْپُولِ اُنْفَسْهَش بوده. خودش می خواهد اما روانش همراهی نمی کند. انتخابش خوب و حسن است و می خواهد به وظیفه الهی اش عمل کند اما نمی تواند، در مرکز فرماندهی اش برنامه ای رفته که به او اجازه نمی دهد ضمیر ناخودآگاه ذهنتان را از غیر خدا خالی کنید که بعد از خالی کردن مراقبت کنید که غیر خدا وارد نشود. شد دو تا کار، چیزی را می بینی، دلت می خواهد، این وارد شد، چشمت را می گیرد، چه تعبیرات جالبی دارند قدیمی ها، می گویند چشمش را گرفت، دارد می بیند و به به می کند، غافل از اینکه توسط چشم شما می رود در دل و قلب و ضمیر ناخودآگاه روان شما و دارد برنامه ریزی می شود، داری بهش دلبستگی پیدا می کنی. فلذا یکی از اولیاء خدا فرمود، از من خواستند که بروم . کاخ شاه را ببینم. البته اون موقع اسمش کاخ بود، الان در برابر کاخ هایی که می بینیم، هیچ است. ایشان گفته بودند نمی آیم، گفته بودند بیا درس عبرت بگیریم چرا نمی آیی؟ من گفتم اصلاً نمی خواهم بیایم آنجا را ببینم، پرده، فضا و فرش و میل و ... بگویم اینطور هم می شود زندگی کرد؟! اشتباهی انسان را نسبت به دنیا زیاد می کند. ایشان فرمودند که اولیاء خدا حواسشان جمع است و از خودشان مراقبت می کنند، منتهی الان ما هنوز به آنجاها نرسیدیم و فعلاً باید هر وارد شده و وارد کردیم در ضمیر ناخودآگاه روانمان و برنامه هایی که به ما دادند را اول بررسی کنیم و ببینیم چی هست، بعد یکی یکی اینها را خالی کنیم دلها و قلبهایمان را یکی یکی از غیر خدا خالی کنیم بعد کم کم مراقبت کنیم که دیگر وارد نشود. این ضمیر ناخودآگاه روان، یک عملکرد ثابت و مشخصی دارد، یعنی هر برنامه ای که بهش بدهند طبق برنامه عمل می کند. مثل یک کامپیوتر که وقتی بهش برنامه دادند، قابلیت برنامه ریزی دارد، طبق همان برنامه خدمت و خدمات می دهد و ازش می توانی کار بکشی. گاهی شما می بینی که روان شناسها می خواهند انسان را آرام کنند و به آرامش برسانند، یک برنامه ای را به ضمیر ناخودآگاه روان ما می دهند بعد هم می بینیم که آرام می شویم و در مقابل شدائد و مصیبتها، مقاومتی پیدا کردیم و مثل سابق ما را اذیت نمی کند. آرامش چند قسم است. انسان به دنبال آرامش می گردد و رسیده به آرامش مطلوب نهایی انسان است و همه ما می خواهیم برسیم به جایی که آرامش و آسایش و راحتی باشد. سختی و رنج و مصیبت نباشد. حالا اگر آرامش ها چند قسم بود، آرامش های صادق و آرامش های کاذب. آرامش های دائمی یا قابلیت اینکه دوام ندارد. خیلی راحت می توانند نفوذ کنند در ما و انسان را منحرف کنند. زیرا انسان دنبال آرامش است و اگر توانستند ابزاری به دست انسان بدهند که آرامش پیدا کند و از آن ابزار استفاده کنند که این ابزار، ابزار حقیقی و واقعی نیست. مثل اینکه انسان گرسنه می شود و نیاز به غذا دارد. حال اگر غذاهای کاذبی در جامعه آوردند و ارائه کردند مثلاً مثل پفک، انسان

دنبال مزه خوب می‌گردد، اینها را هم خوشمزه کردند، حالا واقعاً هم نیاز ما را برطرف نمی‌کنند، هی پفک بخوری گرسنگی‌ات برطرف نمی‌شود و نیاز واقعی شما به این نبوده ولی احساس گرسنگی شما را مرتفع می‌کند. این خیلی خطرناک است. حیوانات مثل انسان نیستند، یک قدرت تشخیصی خدا به آنها داده که غریزی است، اگر شما غیر غذای مفید و لازم برای تأمین نیازشان، برای‌شان بگذاری نمی‌خورند. اما انسان نه، به طور غریزی این علم را ندارد و باید این علم را به دست بیاورد. این آرام‌کننده‌ها مختلف‌اند. گاهی کاذب‌اند، مثلاً یک دارویی می‌خوری، مواد مخدر مصرف می‌کنی و شما را آرام می‌کند، اینها کاذب است و صادق نیست و همین‌طور آرامش که از موسیقی حاصل می‌شود. اینها نیاز شما را برطرف نکرد بلکه ظاهراً یک سرپوشی گذاشت. فلذا مورد نهی قرار گرفته در اسلام. شما گاهی ممکن است به ذهنتان برسد آخر چرا اینها را نهی کرده‌اند؟! ببین چه قدر به کار می‌آید و آرام می‌کند؟! اصلاً این اسلام می‌خواهد ما کیف نکنیم و لذت نبریم!! الان پزشکها مرتب دارند تذکر می‌دهند که نکند بی‌مورد و بی‌جا و زیاد از مسکن‌ها استفاده کنید، منتهی اینها عیبهای دیگرش را می‌گویند که مثلاً فلان بیماری را به وجود می‌آورد. چون می‌بینند راه دیگری ندارد و مردم جنبه‌های دیگرش را متوجه نمی‌شوند. چقدر روان‌شناسها با داروهای مسکن مخالف‌اند. چون موقتاً بیماری اعصاب را تسکین می‌دهد و در نتیجه دنبال درمان نمی‌رود و وقتی متوجه می‌شود که کار از کار گذشته و دیگر قابل درمان نیست. مثل کسی که آپاندیس دارد و هی مسکن می‌خورد. البته گاهی آپاندیس دارد اما درد ندارد و متوجه نمی‌شود و این خیلی خطرناک است. پس اینطور نیست که درد بد باشد، شما را متوجه می‌کند تا به فکر بیافتید، اگر می‌بینی که منهای موسیقی نمی‌توانی زندگی کنی، مشکل داری، به فکر بیافت، اگر می‌بینی که بدون سیگار یا مواد مخدر نمی‌توانی زندگی کنی، مشکل داری، به فکر خودت باش، مشکل را حل کن. اگر از اول این سیگار را نمی‌کشیدی تا الان صد دفعه مشکل حل شده بود و دنبال راه حل رفته بودی و پیدا کرده بودی، اما هی کشیدی... تا حالا دیگر سیگار تو را می‌کشد و نمی‌توانی ولش کنی. این یک راه که با داروهای مخدر و مسکن انسان را تخریب می‌کنند و نمی‌گذارند نیازهای واقعی انسان معلوم شود. راه دو با برنامه‌ریزی کردن ضمیر ناخودآگاه می‌آیند و می‌گویند شما جنبه‌های منفی زندگی را نبین. هر حادثه و اتفاقی یک جنبه مثبت و یک جنبه منفی دارد. شما آن جنبه مثبت آن را ببین. نیمه پر لیوان را ببین و نگو چرا نصفه اش خالی است. خوب این اگر برنامه شد و دادند به ذهن ما و با عملیات هیپنوتیزم در ضمیر ناخودآگاه نفوذ دادند، چون وقتی برنامه، برنامه است و شما طبق آن به طور ناخودآگاه عمل می‌کنید، که وارد شود در اعماق وجود شما، عمق پیدا کردن یک برنامه خیلی کار مشکلی است. گاهی از روشهای خاص و عملیات هیپنوتیکی و خواب هیپنوتیکی، استفاده می‌کنند تا وارد شوند و وارد در آن شد و برنامه داد. شکست این قفل و وارد شدن در برنامه کار هر کسی نیست و مشکل است، ولی برخی می‌توانند. فلذا خود را در معرض هر کسی قرار ندهید، سخنان هر کسی، گاهی یا معمولاً اینها انسانهای وارد و کارشناسی نیستند و وارد می‌شوند در برنامه نادرست می‌دهند که با شریعت و اسلام و سیره اهل بیت ناسازگار هست. حالا بیرون کشیدن این برنامه و دوباره بازسازی کردن آن چه قدر کار می‌برد؟! یک کامپیوتر که یک ماشین است وقتی می‌خواهند برنامه جدید بدهند بهش، چه قدر زحمت دارد؟ حال انسان با آن همه پیچیدگی‌های روان و روح و جسم، راجب جسم انسان تحقیق کرده‌اند و گفته‌اند انسان موجودی ناشناخته!! چه رسد به روان و روح. خودتان را در معرض گفته‌های غیر خدا و اولیاء خدا قرار ندهید و نگوئید که اینطور شود ما دُگم می‌شویم. یعنی همه حقایق به ما نمی‌رسد و فقط او ..... از حقایق به ما می‌رسد. پس «یستمون القول» چه می‌شود؟ حضرت علی (ع) فرمودند، «من أسقی الی ناطق فقد عبده» کسی که به حرف کسی گوش داد در حقیقت عبد او می‌شود. یعنی عبد گفتار و کلمات او می‌شود و حرفهای او در ضمیر ناخودآگاهش نفوذ می‌کنند و ناخودآگاه آنگونه که او می‌خواهد عمل می‌کند. گفته «أسقی نه سَمِعَ» آنجوری گوش کند که ضمیر ناخودآگاهش را باز بگذارد که راحت نفوذ کند، با یک حالت تسلیم محض، یعنی در حقیقت او را عباد کرده و یعنی او نفوذ کرده و هر جوری که او برنامه ریزی کرده او عمل خواهد کرد. حالا ما اگر بخواهیم که ذهن و روانمان برنامه الهی پیدا بکند، حالا خودت می‌دانی اسمش را می‌گذاری دُگم شدن یا یک طرفه قضاوت کردن و یا ...، یادت نرود که این قانون در وجود شما هست که در شما یک موجودی هستی که یک نوار خالی داری که این نوار خالی می‌تواند در اختیار هر کسی قرار بگیرد تا پر کند. هارد و رم داری که این رم را پر می‌کنند و شما طبق آن برنامه عمل می‌کنی. توجه داشته باشید که ما همچنین چیزی در وجودمان داریم و تا حالا هم استفاده نکردیم خیلی که حواسمان باشد، استفاده شده، هر کسی از گرد راه آمده از آن استفاده کرده اما خودت استفاده درست و حسابی نکردی چون نمی‌شناختی. اراده و اختیار و خودآگاهی سلب می‌شود در برابر ضمیر ناخودآگاه روان. تا وقتی در خودآگاهمان هستیم باید با اختیارمان از وضعیت خودآگاهمان استفاده کنیم و اراده خودمان، برنامه درست به ضمیر ناخودآگاه روانمان بدهیم که در شرایطی که حساس و ویژه است و اختیار از ما سلب می‌شود و دیگر حواسمان نیست که فکر کنیم و بحثهای خودشناسی را بیاوری و تفکیک جسم و روان و خود داشته باشی و ... نداری و فرصت نداری و در جا سخته می‌زنی. تا هنوز خبری نشده و اتفاقی نیافتاده خودشناسی کن و به بحثها گوش کن تا برود در ضمیر ناخودآگاهت برود حقایق این و علم خودشناسی. قطع علاقه و دلبستگی از دنیا بکن تا در شرایط حساس گیج نشوی و خودت را گم نکنی. یکی از اطباء که توی همین رشته کار می‌کند و درمان با هیپنوتیزم می‌کند و خواب درمانی، یک کسی که مشکل گفتاری دارد و لکنت داشت، من دیدم که این شخص در خواب مخصوص است و روی صندلی نشسته و دکتر از او سؤالی پرسید

و او سریع جواب داد و بدون مشکل و لکنت، دکتر گفت می‌دانی او دارد چه می‌کند؟ تمام درس‌هایی که خوانده و رفته در حافظه اش من دارم می‌کشم بیرون و خودش هم متوجه نیست، وَاَلَا لکنت دارد این شخص، و با اینکار لکنتش خیلی بهتر شده، ببینید حتی لکنت این شخص از ضمیر ناخودآگاهش بوده و داشتند از همین طریق حل می‌کرد آنرا و خیلی کارهای دیگری از همین راه انجام می‌شود داد. توانایی‌هایی در وجود انسان نهفته است که اگر بروز پیدا کند و شکوفا شود، انسان قدرتهای عظیم و بزرگی دارد. پس اگر کسی توانست این حقایق را به ضمیر ناخودآگاهش منتقل کند، چون می‌پرسند که ما چه کنیم؟ آیا مطالب دیگران را بخوانیم یا نه؟ دیگر خودت می‌دانی، می‌خواهی بخوان یا نه. می‌توانی جوری بخوانی که برنامه‌ای وارد در ضمیر ناخودآگاهت نشود. که در آینده می‌گوئیم که ما می‌توانیم در ضمیر ناخودآگاهمان را ببندیم که برنامه درونش وارد نشود و فقط حرفها را گوش کنیم و اگر خوب و پسندیده و صحیح بود، بعد وارد کنیم، می‌شود اما هر کسی نه. کسانی که تازه واردند، نه. هنوز کنترل دست را هم نداری، هنوز اراده چشمت را هم ندارد که جایی که می‌خواهی نگاه کند فقط، آنوقت می‌خواهی قدرت کنترل ضمیر ناخودآگاه روانت را داشته باشی که آنجای که می‌خواهی وارد شود و نمی‌خواهی نشود؟! خیلی کار دارد. فلذا نوبت می‌رسد به پرهیزکاری، یعنی معاد تا به آن توانایی و قدرت، اجتناب و پیشگیری و مراقبت کن. یک موقع بدن شما در مقابل انواع بیماری‌ها واکسینه هست، عیبی ندارد نزد هر مریضی برو، چون مقاومی و عین خیالت نیست. تازه به آنهایی که واکسن زدند می‌گویند حواست را جمع کن و اینطور نیست که راحت راحت باشی، از هر صد تا یکی ممکن است مریض شود. ببینید چه قدر مهم است. تازه این برای جسم است. هر موقع واکسینه شدی، برو آزادی و همه را گوش کن. «مَنْشَرَّ عِبَادِ الذِّينَ يَسْتَمْعُونَ الْقَوْلَ، فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ»، احسن آن را تبعیت کن نه اینکه هر کسی هر چیزی گفت بگویی درست می‌گوید و تبعیت کنی و لو اینکه دو نظر و حرف مخالف داشته باشند. اگر یک موقع خواستی بفهمی کجای کاری و وقتش رسیده که بروی هر چیزی را بخوانی و بشنوی، بیا اینجا امتحان می‌کنیم، یک بحث را مطرح می‌کنیم. با یک نتیجه و دوباره همان بحث را با نتیجه دیگر و مخالف مطرح می‌کنیم و همینطور بارهای دیگر، ببینیم شما می‌توانی بفهمی کدام درست و غلط بود یا به هر کدام می‌رسی می‌گویی این خوب است!! اگر در بین شما کسی پیدا شود که اینجوری نباشد باید دست ما را هم بگیرد و راه ببرد و خیلی مهم است که انسان به این جا برسد که قرآن فرموده مبشّر عباد، بشارت داده و فرموده بنده من است. «فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ»، به اینجا رسیده‌اند که قدرت تشخیص خود و بد را پیدا کرده، می‌دانید، میدانید یعنی چه؟ «إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فِرْقَانًا». اگر تقوای الهی پیشه کنی خدا بهت فرقان عنایت می‌کند. اینها درسی نیست. درسی نبود هر آنچه در سینه بود «لَيْسَ الْعِلْمُ بِكَثْرَةِ التَّعْلِيمِ وَ التَّعْلَمِ». به درس خوندن نیست، بل العلم نورُ يَقْضِيهِ اللَّهُ فِي قَلْبِ مَنْ يَشَاءُ.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين